

Pazhuheshnameh Irfan

N.27, autumn and winter 2022-2023

Pages:237-260

One Examing the components of spiritual attitude in the works of Kazantzakis

*Arastoo Mirani*¹

*Mohammadhasan Barzegar*²

Abstract: of the basic issues of the modern era was the crisis of meaning. Kazantzakis (1883-1957), wrote his works in his own interpretation, creating a great idea to give a new meaning to life and comfort for man. This article aims to find out; What is the importance of spirituality for Kazantzakis? What concepts does his spiritual attitude include? His spiritual approach can be placed in which of the types of spirituality? And which concepts are traditional and which are new? Examining the subject leads us to the conclusion that the six concepts of God, Christ, body, spirit, nature, and law can be found in line with his spiritual attitude. For him, God is the ascension of spirituality, which was constantly evolving in his thoughts. For him, nature is a manifestation of God's presence. For him, Christ is a model of love, sacrifice, struggle and seeking justice, and his law is written love in the hearts of people. The body and the soul and their relationship between them are also one of the most important components in his spiritual attitude, which he considered his lifelong effort to be harmony and unity between the two. His spirituality can be seen as active-practical and prophetic-critical. This research has been carried out in a descriptive-analytical way on the works of Kazantzakis.

Keywords: ascension of spirituality, Christ, body, soul, Kazantzakis

1. Assistant professor, group theology, college the literature and science human, Islamic Azad university, Gorgan, Iran. (author in charge)

e-mail: arastoomirani@gmail.com

2. phd student religions and mysticism comparative, group theology, college the literature and science human, Islamic Azad university, Gorgan, Iran.

e-mail: barzegarmohammadhasan@gmail.com

واکاوی مؤلفه‌های نگرش معنوی در آثار کازانتزاکیس

ارسطو میرانی * محمدحسن برزگر**

چکیده: یکی از مسائل اساسی دوران مدرن بحران معنا بود. کازانتزاکیس (۱۸۸۳-۱۹۵۷)، آثار خود را به تعبیر خود، آفریدن اندیشه‌ای بزرگ برای دادن معنایی نو به زندگی و تسلایی برای انسان نوشت. این نوشتار بر آن است که پی برد به اینکه؛ معنویت برای کازانتزاکیس از چه اهمیتی برخوردار است؟ نگرش معنوی او چه مفاهیمی را دربر می‌گیرد؟ رویکرد معنوی او را در کدام یک از انواع معنویت می‌توان جای داد؟ و مفاهیم مورد نظر، کدام یک سنتی و کدام جدیدند؟ بررسی موضوع ما را به این نتیجه می‌رساند که شش مفهوم خدا، مسیح، جسم، روح، طبیعت، و شریعت را در راستای نگرش معنوی او می‌توان یافت. خدا برای او معراج معنویت است که پیوسته در اندیشه او تحول می‌یافت. طبیعت برای او نمودی از حضور خداست. مسیح برای او الگوی عشق و ایثار و مبارزه و عدالت‌جویی، و شریعت او نیز عشق مکتوب در قلب انسان‌ها است. جسم و روح و رابطه بین آن دو نیز یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در نگرش معنوی اوست، که تلاش همه عمر خود را هماهنگی و یگانگی بین آن دو می‌دانست. معنویت او را می‌توان از نوع فعال- عملی و پیامبرگونه- انتقادی دانست. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی روی آثار کازانتزاکیس انجام پذیرفته است.

کلیدواژه‌ها: معراج معنویت، مسیح، جسم، روح، کازانتزاکیس

* استادیار، گروه الاهیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. (نویسنده مسئول)
رایانامه: arastoomirani@gmail.com

** دانشجوی دکتری ادیان و عرفان تطبیقی، گروه الاهیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.
رایانامه: barzegarmohammadhasan@gmail.com

مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۸/۱۷ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۲/۱

مقدمه :

انسان موجودی است که یا برای زندگی خویش معنایی دارد و یا همواره در جست‌وجوی معناست (فرانکل، ۱۳۷۱: ۸). اگر انسان نتواند به طریقی خود را به نظامی که به زندگی‌اش معنا و جهت می‌بخشد مرتبط کند، سراسر وجودش آکنده از شک و تردید خواهد شد و همین تردید عاقبت قدرت عمل، یا به عبارت دیگر توان زندگی را در او فلج خواهد نمود (فروم، ۱۳۶۳: ۲۷). معنویت، در معنایی کلی، همان دغدغه و جست‌وجوی معناست و تاریخ سرشار از اشتیاق انسان به معنایی جاودانه، شوق به کل‌بودگی، آرامش، لذت و نیکبختی است. امروزه نیز انسان‌ها دل‌مشغول آن هستند (کینگ، ۱۳۸۳: ۷۴-۷۵). معنویت در معنایی خاص‌تر، که مبنای پژوهش حاضر است، جست‌وجویی معنایی برای هستی و رابطه مناسب با آن است. کنه نگرش معنوی این است که هستی منحصر و محدود به ماده نیست و معنایی فرامادی دارد (McDonald, 2005: p. 8718). ترول می‌گوید: «معنویت آن جنبه از حیات فردی و جمعی است که بیانگر رابطه آگاهانه‌ای است که فرد در ارتباط با امر متعالی دارد» (ترول، ۱۳۷۸، ۱۶۵). از نظر هیل (P.C. Hill) نیز معنویت امروزه اغلب به معنی بعد تجربتی و شخصی رابطه ما با امر متعالی یا مقدس است (Hill, 2000: pp. 51-77). این رابطه کلی با هستی و باور به وجود بعدی فرامادی و متعالی برای آن همواره با انسان بوده و هر یک از ادیان بزرگ جهان نیز به شیوه خاص خود به آن شکل و محتوا داده‌اند.

در دوران پیشامدرن، معنویت مسیحی محدود به دین‌داری رسمی و در حیطه کلیسا بود. از آغاز دوران مدرن، از رنسانس به بعد، در جهان غرب دین تحت تأثیر علل گوناگون، هم به عنوان یک نهاد اجتماعی و هم در مقام یک نظام عقیدتی معنابخش، تا حد زیادی کارکرد خود را از دست داد، و بحران معنا پدید آمد. جهان‌بینی علمی جانشین جهان‌بینی معنادار دینی گردید. علل به جای غایات نشست. استیس (Walter Terence Stase) بر این باور است که هرچند جایگزینی علل به جای غایات به آرامی و بی‌سروصدا صورت گرفت. «اما این بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ بشر بود، و بسا مهم‌تر از انقلاب‌های سیاسی‌ای که غرّش‌شان در سرتاسر جهان طنین افکنده است» (استیس، ۱۳۸۰: ۳۱). بنابراین، علم، جهان‌بینی دینی را که قرن‌ها به زندگی انسان معنا می‌داد و جهان و هستی خود در جهان را برای آن‌ها قابل درک و تفسیر می‌ساخت، متزلزل کرد، اما نتوانست کارکرد معنابخشی به جای آن قرار دهد. راسل (Bertrand Russell) می‌نویسد «فیزیکدانان بینوا با چشمانی وحشترده در بیابانی

که فرمول‌هایشان در برابر آنان می‌گسترند و از خدا می‌خواهند تا وجود پر تلاطم آنان را آرام بخشد» (راسل، ۱۳۷۷: ۲۲۳). شایگان می‌گوید: «خلأ کامل معنا دقیقاً همان مشخصه فلاکت‌بار وجودی انسان امروز است» (شایگان، ۱۳۸۰: ۵۱). او بر این باور است که انسان امروز سرگردان و مبهوت در صحرای بی‌معنایی فرو رفته است (شایگان، ۱۳۸۰: ۵۴). فرانکل نیز یکی از مشخصه‌های انسان مدرن را خلأ وجودی می‌داند. او یادآور شده است که خلأ وجودی، از نابسامانی ناشی از نابودی سنت‌ها و احساس بیهودگی جهان سرچشمه می‌گیرد (فرانکل، ۱۳۷۱: ۱۵). یاسپرس (Karl Jaspers) نیز، بر آن است که بحران معنا و هویت، بیماری مدرنی است که بشر را با چالشی وجودشناختی مواجه کرده است که هستی و وجودش را هیچ می‌انگارد، و همه عالم هستی را نیز پوچ می‌انگارد (یاسپرس، ۱۳۷۳: ۱۸۷). اما چنین وضعیتی برای انسان نیازمند معنا قابل تحمل نیست و به همین دلیل است که یکی از مشخصه‌های جامعه سکولار معاصر، جست‌وجو برای یافتن دوباره معنویت به عنوان یک بُعد گم‌شده یا پنهان در یک دنیای عمدتاً مادی است (کینگ، ۱۳۸۳: ۷۴).

در عصر جدید، مسئله معنویت‌گرایی یکی از رویکردهایی است که در زندگی مردم نمود آشکار و روبه‌افزایشی یافته است. برخی بر این باورند که ما در آستانه یک رنسانس معنوی هستیم. به‌دیگرسخن، پس از فروکش کردن طغیان مادی‌گری که تمام مظاهر معنوی را در معرض خطر قرار داده بود، در حال حاضر، زمزمه بازگشت معنویت به عرصه‌های گوناگون زندگی اعم از اجتماعی و فرهنگی آغاز شده است (بناهان و فرازی، ۱۳۹۶: ۹۰). اما این معنویت‌بازیافته، همان معنویت سنتی نیست. در دوران مدرن، معنویت به تدریج در اشکال جدید، مستقل از دین و بدون شریعت ظهور کرد. به باور مکدونالد (M C Donald)، گفتمان معنویت‌گرایی اواخر قرن بیستم بازتاب تلاش مردمانی است که در جست‌وجوی اصالت بوده و می‌خواهند معنایی برای زندگی تصدیق کنند، اما نمی‌خواهند کنترل نهادهای دینی بر معنا را بپذیرند. انکار آموزه و عقیده شاخص این معنویت جدید است (McDonald, 2005: p. 8720).

«نیکوس کازانتزاکیس» (Nikos Kazantzakis)، شاعر و رمان‌نویس مشهور یونانی، یکی از مدافعان این معنویت‌گرایی جدید است. او از یک سو نمی‌توانست پیرو مسیحیت نهادینه کلیسایی باشد، که قادر به حل بحران معنا در دورانش نبود. و از دیگرسو، تمام آثارش حاکی از شیفتگی او

نسبت به بُعد معناجوی وجود انسان است. هدف این پژوهش واکاوی فهم کازنتزاکیس از معنویت و مفاهیم مهم نگرش معنوی اوست.

نگرش معنوی در طول تاریخ انواع نسبتاً متمایزی پیدا کرده است که فیلیپ شلدریک (PhilipSheldrake)، آن‌ها را در چهار دسته قرار می‌دهد:

۱. معنویت زاهدانه: این معنویت بر اعمال ترک نفس، ریاضت، پرهیز از لذت‌های دنیای مادی بعنوان راهی برای رسیدن به روشن ضمیری معنوی و کمال اخلاقی تأکید می‌ورزد. معنویت زاهدانه را می‌توان در اسلام، هندوئیسم، بودیسم، و زندگی راهبانه در معنویت مسیحی سراغ گرفت. برخلاف برداشت‌های نادرست مرسوم، هدف واقعی از زهدورزی در روند کلی ادیان، آسیب‌رسانی به جسم یا کناره‌گیری از زندگی روزمره نیست، بلکه رهایی از هر آن چیزی است که مانعی برای پیشرفت معنوی انسان می‌شود (شلدریک، ۱۳۹۹: ۵۸). در واقع زندگی زاهدانه حاکی از یک زندگی بانضباط و بدور از بی‌بندوباری است (شلدریک، ۱۳۹۹: ۵۸). نتیجه نهایی این نوع معنویت، رهاشدن از دل‌مشغولی‌های مادی و کسب رفتار کمال یافته اخلاقی است (شلدریک، ۱۳۹۹: ۵۸).

۲. معنویت عارفانه: «صفت «عارفانه» و اسم «عرفان» در اصل از واژه یونانی قدیمی (mystikos) مشتق شده است که به اجمال به معنای راز یا مرتبط با اسرار دینی است. این روزها، اغلب عرفان به هر چیز اسرارآمیز یا عمیقاً رازگونه اشاره دارد. به‌ویژه اگر بصیرت‌های خاص و روشن‌بینی با تجربه‌هایی مانند حس اقیانوس‌وار اتصال با جهان هستی یا حالات خلسه‌مانند و مکاشفات را نوید دهد» (شلدریک، ۱۳۹۹: ۵۹).

عرفان در واقع نوعی هستی‌شناسی شهودی از طریق کشفیات قلبی و باطنی است و عارف در صدد است که نه تنها حقیقت هستی و مراتب آن را به چشم دل مشاهده نماید، بلکه به آن دست یافته و در آن فانی گردد (الهی‌منش و حضوری، ۱۳۹۴: ۵۵).

به بیان دقیق‌تر معنویت عارفانه، به جست‌وجوی ارتباط با نزدیکی به حضور خداوند یا واقعیت غایی مربوط است. این نوع از معنویت «اغلب با معرفت شهودی امر مقدس فراسوی استدلال عقلانی و تحلیل پیوند دارد» (شلدریک، ۱۳۹۹: ۶۰).

۳. معنویت فعال - عملی: معنویت فعال - عملی برای همه افراد بشر قابل حصول است. و در پی یافتن معنا و سوگیری معنوی از طریق انجام مسئولیت‌ها و تجربه‌های روزمره خانواده، کار و موقعیت‌های اجتماعی دیگر است و ما را یاری می‌کند که توجه بیشتری به زندگی فراتر از امور روزمره داشته باشیم و شادی و خوشبختی را در لذت‌ها و موفقیت‌های مادی جست‌وجو نکنیم. ارزش معنوی فضائلی چون رضایت، بخشندگی، دل‌سوزی، مدارا، احسان، مسئولیت اجتماعی، و رهایی از خودمحوری اهمیت یافته و از خدمت صادقانه به هموعان پشتیبانی می‌کند (شلدریک، ۱۳۹۹: ۶۱).

۴. معنویت پیامبرگونه - انتقادی: این نوع معنویت از سطح خدمت به هموعان فراتر رفته و به نقد آشکار اجتماعی و تعهد نسبت به عدالت اجتماعی می‌پردازد (شلدریک، ۱۳۹۹: ۶۱). از این رو که، یکی از مهم‌ترین رسالت‌های پیامبران پرداختن به ناملایمات و نابرابری‌های اجتماعی است. عیسی مسیح در موعظه سرکوه معروف به نیک‌بختی‌ها یکی از ویژگی‌های نیک‌بختان را دادخواهی از ستمگران در دفاع از حقوق محرومان بیان می‌کند (انجیل متی، ۵: ۱۰ و ۲۰). قرآن کریم نیز هدف از فرستادن پیامبران را برپاداری قسط و عدل معرفی می‌کند (حدید: ۲۵).

معنویت پیامبرگونه - انتقادی در جوامع غربی در قرن بیستم پدید آمد. این معنویت پاسخی به سه عامل به هم پیوسته بود: نخست، آگاهی تأسف‌بار و دردناک از ستم و خشونت انسان همچون کشتار در جنگ جهانی، حاکمیت نظام دیکتاتوری در سده میانه؛ دوم، نابودی امپراطوری‌های بزرگ اروپایی و پایان خشونت نظام استعماری در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین؛ سوم، جریان در حال رشد تغییر اجتماعی در اروپا و آمریکای شمالی به‌ویژه در رابطه با نقش زنان و حقوق مدنی برای اقلیت‌های نژادی (شلدریک، ۱۳۹۹، ۶۲). پیدایش معنویت‌های رهایی‌بخش در آمریکای لاتین و مرکزی در سال ۱۹۶۰ یکی از اشکال این معنویت است.

بنابر آنچه در سطور فوق اشاره شد، نویسندگان این مقاله بر آن هستند که رئوس اصلی اندیشه و سلوک معنوی کازانتراکیس را واکاوی نمایند. و برای نیل به این هدف در جست‌وجوی پاسخ به این پرسش‌ها برآمده‌اند: معنویت برای کازانتراکیس از چه اهمیتی برخوردار است؟ مؤلفه‌های مهم در

نگرش معنوی او کدام‌اند؟ معنویت کازانتزاکیس را در کدام نوع از انواع ذکر شده می‌توان جای داد؟ و مؤلفه‌های مورد نظر در نگرش معنوی او کدام‌یک سنتی و کدام جدیدند؟

این پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی، از برخی آثار مهم کازانتزاکیس، از جمله؛ مسیح بازمصلوب، آخرین و سوسه مسیح، آزادی یا مرگ، سرگشته راه حق، باغ سنگی، و گزارش به خاک یونان، انجام پذیرفته است.

در اهمیت و ضرورت این نوشتار نیز باید گفت که کازانتزاکیس از نویسندگانی است که در ایران مورد توجه قرار گرفته است و برخی آثار مهم او ترجمه و بارها تجدید چاپ شده است. و دیگر اینکه مسئله دین‌داری و معنویت برای جامعه ایران از اهمیت زیادی برخوردار است. و اینکه شاهد رشد روزافزون گرایش به معنویت در عصر حاضر هستیم. بنابراین شایسته است، مخاطبان آثار کازانتزاکیس، به مفاهیم مورد نظر او در نگرش معنوی آشنایی یابند. این مقاله می‌تواند گامی در جهت پاسخ به این ضرورت باشد.

در باره پیشینه پژوهش، می‌توان از کتابی نام برد با عنوان *کازانتزاکیس، جوینده بی‌باک خدا* بر روی خاک از غلامرضا خاکی، که گزارشی از زندگی و آثار و افکار کازانتزاکیس است. پژوهش دیگری با عنوان *معنویت از دیدگاه کازانتزاکیس*، پایان‌نامه دانشجوی کارشناسی ارشد از مریم زرخواه، دانشجوی دانشگاه سمنان، رشته ادیان و عرفان، که در سال ۱۳۹۱ انجام پذیرفته است. پایان‌نامه‌ای با عنوان *بازنویسی انجیل متی در رمان آخرین و سوسه مسیح* اثر نیکوس کازانتزاکیس، از دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه گیلان، دانشکده علوم انسانی، بنام پیام متین‌ناری در سال ۱۳۹۳، که در آن، روایت کازانتزاکیس از زندگی و شخصیت و آموزه‌های مسیح بررسی شده و بحثی در زمینه معنویت‌گرایی کازانتزاکیس نشده است. بنابراین، تا کنون پژوهشی در زمینه نگرش معنوی در آثار کازانتزاکیس، به عمل نیامده است.

۱. اهمیت معنویت برای کازانتزاکیس

کازانتزاکیس، در رمان‌ها، سفرنامه‌ها، یادداشت‌ها و نامه‌های خود، از سیر و سلوک معنوی‌ای یاد کرده است که می‌توان آن را آرمان مهم او دانست. سفرهای درونی و انفسی و نیز سفرهای بیرونی او به نقاط مختلف جهان حاکی از نوعی دغدغه معنوی است که خود برخاسته از درک وی از خلأ معنویت

در دوران مدرن بود. به تعبیر خاکی «جوینده بی‌باک خدا بر روی خاک»^۱ بود. او جوینده خدا در همه عمر، و رسیدن به خدا و به تعبیر خودش «معراج معنویت»^۲ بود. کتاب‌های گزارش به خاک یونان، آزادی یا مرگ، زوربای یونانی، سرگشته راه حق، باغ سنگی، مسیح باز مصلوب و آخرین و سوسه مسیح، از جمله آثار مهم او در بیان این نگرش معنوی هستند. او در تمامی عمر بر آن بود که با نوشتن، اندیشه‌ای بزرگ بیافریند تا معنایی نو به زندگی و مرگ و تسلایی به انسان دهد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: الف: ۵۱۱). او درباره چشم‌انداز آثارش می‌نویسد:

آثار من پالایش مبارزات و شادی‌های بیان‌ناپذیری است ... طی این همه سال تلاش کردم تا آنجا که می‌توانم روحم را حفظ کنم، تا زمانی که می‌میرم، انسان‌ها ... شاید بفهمند که من جانور یا سنگ نبودم، بلکه انسانی بودم با تنی گرم و روحی سیری‌ناپذیر (دورانت، ۱۳۶۹: ۴۸۷).

به‌زمع ملکیان: «کازانتزاکیس یکی از معنویان قرن بیستم است» (آزموده، ۱۳۹۸: ۸). او درباره زندگی کازانتزاکیس، بنابه آنچه همسرش، در کتاب نیکوس کازانتزاکیس ترسیم کرده می‌گوید: این نوع زندگی، نتیجه‌هایی برای انسان دربردارد، از جمله: تعادل روانی یافتن، به آرامش عمیق رسیدن، به شادی وصف‌ناپذیر درونی و بی‌اعتنایی به فقر بیرونی دست یافتن، به عمق درونی رسیدن و سطحی ندیدن امور، وجدان دیگران شدن (آزموده، ۱۳۹۸: ۸).

در نگاه کازانتزاکیس، انسان مدرن، دچار رشد تک‌بعدی و گرفتار در پوسته فردگرایی، ماتریالیسم، پرستش ماده، علم‌گرایی و فراموشی روح و روان شده است. خطری که انسان مدرن را تهدید می‌کند پیشرفت سریع تر ذهن آدمی از روح اوست. ذهن به نیروهای کیهانی دست یافته و آن‌ها را در اختیار انسان مدرن قرار داده است، درحالی که انسان به اندازه کافی به رشد و شکوفایی اخلاقی نرسیده است تا این نیروها را در جهت صلح و سعادت جهان به کارگیرد. به باور او، بین توسعه هوش و اخلاق هماهنگی و توازنی وجود ندارد، و این خطری است بزرگ. در دوران گذشته، در شرق برخلاف این بود، روح توسعه یافته بود، اما ذهن جست‌وجوگر یعنی علم عقب مانده بود (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۵۳۱). او در نامه‌ای به یکی از دوستانش، روح حاکم بر جامعه مدرن را اینچنین توصیف می‌کند: دیگر ایمانی وجود ندارد که بتواند «نفس منقور» را به اصولی والا تر و فراتر از فردیت سوق دهد. همه فردگرایند، و ماتریالیسم و ماده و کمیت را نیایش می‌کنند. بر کیفیت روح و روان پوزخند می‌زنند (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۵۶۱).

لوئیس اوینز (Lewis Owens)، در بیان هدف کازانتزاکیس از نگارش آخرین و سوسه مسیح

می‌نویسد:

آخرین و سوسه مسیح اساساً به این منظور نوشته شد که بکوشد، با استفاده از قدرتمندترین اسطوره تمدن غرب برای بیان دغدغه‌های کنونی‌اش، انسانیت را از شب تاریک جهان بیرون بکشد و وارد آینده‌ای معنوی کند (Owens, 2005: p. 39).

کازانتزاکیس که شاهد رویداد جنگ جهانی دوم و ویرانه‌های بسیار آن بود، یگانه راه بازسازی واقعی و قطعی را بازسازی درونی انسان می‌دانست، نه بازسازی ویرانه‌ها. از این رو که به باور او، تمدن فقط می‌تواند بر شالوده‌های روان‌شناختی قوام گیرد، و زندگی سیاسی و اقتصادی همواره با روح بشر تنظیم می‌شود. راه نجات، برگرداندن فضیلت به جهان است، و تنها سالاران معنوی جهان توانایی انجام این رسالت شریف را دارند (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۵۳۱). او بر آن است: همچنان‌که ذرات نهفته در ماده را آزاد کرده‌ایم باید عشق نهفته در قلب آدمی را رها سازیم و قدرت اتمی را در خدمت قلب اتمی قرار دهیم (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۶۴۹). وی توصیه می‌کند که ما انسان‌ها پیش از نابودی‌مان توسط زلزله‌ها، طوفان‌ها، یخبندان‌ها و بلاهای طبیعی دیگر، «یکدیگر را دربرگیریم، سخت‌بفشاریم، دل‌هایمان را به هم پیوند دهیم. برای زمین مغزی و دلی بیافرینیم، به نبرد غیرانسانی، معنایی انسانی بدهیم» (کازانتزاکیس، ۱۳۹۶: ۴۸).

۲. نگرش معنوی کازانتزاکیس

نگرش معنوی کازانتزاکیس بر شش مفهوم مهم خدا، جسم، روح، طبیعت، مسیح، و شریعت و رابطه بین آن‌ها استوار است.

۲.۱. خدا

یکی از مفاهیمی که از دوره نوجوانی به بعد همواره اندیشه کازانتزاکیس را به ود مشغول کرد و محور اصلی سلوک معنوی‌اش شد، مفهوم خدا بود. البته چونان که خود می‌گوید حتی پیش از رسیدن به تفکر مفهومی، در کودکی نیز همیشه «خدا به صورت کودکی» مثل خودش نزد او می‌آمد. (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف: ۴۱). به همین دلیل به محض فراگیری الفبا و توانایی ابتدایی خواندن، نخستین

چیزی که می‌خواهد بخواند کلام مقدس رسولان است که در آن خدا جلوه‌ای معجزه‌آسا دارد. او در همان کودکی برای دستیابی به این متن، تمام اسباب بازی‌هایش را می‌فروشد.

این خداجویی که از کودکی آغاز شد، تا پایان عمر با کازانتزاکیس ماند و آخرین کتابش، گزارش به خاک یونان، روایت این جست‌وجوی مادام‌العمر اوست. هلن کازانتزاکیس (Kazantzakis Helen)، می‌گوید: نیکوس کازانتزاکیس، طبعی عمیقاً مذهبی داشت و صمیمانه در جست‌وجوی خدایی بود که عادل باشد و آزادی انسان را پاس بدارد (هلن کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۱۹). او به نامه‌ای اشاره دارد که نیکوس، جویندگی‌اش را از خدا همچون درخواست صدقه توصیف می‌کند: «می‌توانستم سلطانی در عالم هنر باشم اما دستم را دراز می‌کنم، مثل کسی که صدقه می‌خواهد و خدا را می‌جویم» (هلن کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۱۸). کازانتزاکیس از رابطه خود با خدا به روشی بدیع سخن می‌گوید. او ظاهراً با الهام از راهبی مسیحی در کوه آتوس، سلوک معنوی خود را مبارزه و حتی «ستیزی سخت با خدا» و «رفتن به معراج خشن و ناهمساز خدا» می‌نامد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: ۱۰)، اما این مبارزه از سر بی‌ایمانی نیست و شاید تعبیر مناسب آن «دغدغه فهم و تجربه خدا» و حتی تلاش برای تشبّه به خدا باشد. او در گزارش به خاک یونان از دو زخم عمیق عقیدتی سخن می‌گوید که آشنایی با علم جدید بر ذهن و روانش وارد کرده بود.

زخم اول جایگاه ناچیز زمین، سیاره انسان، در میان کهکشان‌ها بود و زخم دوم مربوط به خدا و رابطه او با انسان: زخم دوم این بود که انسان آفریده عزیز و برگزیده خدا نیست. خداوند خدا از روح خویش در او نمی‌داند. او نیز مانند آفریده‌های دیگر، حلقه کوچکی در میان حلقه بی‌نهایت حیوانات است (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

او در تلاش برای رسیدن به فهمی رضایت‌بخش از خدا نزد دو معلم فیزیک و دینی‌اش می‌رود اما ناکام می‌ماند و تنها نتیجه‌ای که می‌گیرد این است که مبلغان و آموزگاران دینی «سال‌ها مسخره‌مان کرده بودند. در ارتباط با آن بخش از مقدس‌ترین تلاش انسان مسخره‌مان کرده بودند» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: ۱۲۳). کازانتزاکیس در نهایت به فهم خاصی از تکامل رسیده تا آن را با خدا باوری خویش سازگار کند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: ۱۹-۱۸).

کازانتزاکیس سال‌ها حیران این است که چگونه انسان‌ها می‌توانند بدون دغدغه فهم خدا و دو پرسش مهم مرتبط با آن یعنی اینکه از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم زندگی کنند؟ اما خدا برای

او همواره ناشناخته‌ای بزرگ و خاموش ماند. خود او در تعبیری دیگر سلوک معنوی را جست‌وجوی کورمال سیمای خداوند می‌داند که درنهایت با نومی‌دی به این نتیجه منتهی می‌شود «حجم تاریک سیمایی ندارد» و درعین حال نومیدانه می‌گوید «چه شرم‌آور است که چشمان خاکی انسان نمی‌تواند ناپیدا را ببیند» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: الف: ۱۱۳). بنابراین نمی‌توان آنچه او درباره‌ی خدا می‌گوید در قالب تصویری واحد به‌روشنی تبیین کرد و تنها می‌توان تصورات گوناگون او را از خداوند استخراج کرد. کازانتزاکیس آن‌گاه که تصویری انسان‌وار از خدا دارد، به احسان و امیدوار است و این احسان را آن‌قدر واسع می‌داند که امیدوار است روزی نجات کامل فرارسد و حتی شیطان توبه کرده و مورد عفو خداوند قرار گیرد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: الف: ۲۴۱). دیگر تصور تأمل‌برانگیز کازانتزاکیس از خدا به شدت یادآور ماجرای تحول معنوی عمیق فضیل عیاض در ادبیات عرفانی اسلامی است، چون این تصور با شنیدن آواز شبانه‌ی زنی در محله‌ی ترکان در ذهن او شکل می‌گیرد. کازانتزاکیس خدا را همچون عاشقی ترسناک و وسوسه‌گر می‌بیند که در تاریکی کمین کرده و شخص با وجود ترس می‌خواهد خود را به او سپارد تا در او گم و با او یکی شود. در این تصور برای او خدا، عشق و مرگ یکی است. البته نباید از تفاوت این ماجرا و روایت مربوط به فضیل عیاض غافل بود، چون ظاهراً این تجربه تأثیری ماندگار با کازانتزاکیس نداشته و خدا برای او همچنان در آن تاریکی و ناشناخته می‌ماند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: الف: ۱۵۲)، تا اینکه سال‌ها بعد از کشیشی کاتولیک می‌آموزد، سیمای جاودانی و تغییرناپذیر خدا را در ورای نمادهای مذهبی ببیند، کاری که به نظر او ویژگی راستین هر هنرمندی است (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: الف: ۱۸۵-۱۶۰). اما دیدن سیمای جاودانی و تغییرناپذیر خدا در ورای نمادهای ادیان گوناگون، آخرین مرحله‌ی خداشناسی کازانتزاکیس نیست و درنهایت او به ورای این سیمای رود و آنجا به هرج و مرج، تاریکی ترسناک و غیرمسکون، به گرداب مرموز می‌رسد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: الف: ۱۶۲).

تصور کازانتزاکیس از رابطه‌ی خدا با جهان و انسان هم، مدام دستخوش دگرگونی بین دو تجلی جلالی و جمالی اوست و تا حد زیادی به حال خود وابستگی دارد. او از خدای مهربانی می‌گوید که نه در هفت طبقه‌ی آسمان و نه در هفت طبقه‌ی زمین بلکه در دل آدمی می‌گنجد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۹: ۳۹۴). او گاهی تحت تأثیر غروبی بارانی می‌نویسد «اگر سر به جانب آسمان برمی‌افراستی، چهره‌ی خدا را غرقه در اشک می‌دید» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: الف: ۲۶۴). درعین حال او فریاد آخر مسیح در اناجیل را،

«الهی، الهی، چرا تنهایم گذاشتی» از یاد نمی برد و می نویسد «مسیح نه، که هر انسان دادگر و پاکی مورد خیانت قرار می گرفت، تازیانه می خورد و مصلوب می شد، بی آنکه خدا دستی به یاری دراز کند» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف: ۲۶۶).

با این همه، او در هر حال مشتاق تجربه خداست. می خواهد صدای او را بشنود و به او بگوید کدام راه را در پیش بگیرد و چون اعتقاد دارد که روح، صدای خدا را در بیابان می شنود، سر به بیابان گذاشته و سختی آن را به جان می خرد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف: ۲۹۴) اما در آنجا صدایی از درون خود می شنود که آن را با صدای خدا یکی می داند، صدایی که برایش بصیرت بخش است و به او می گوید «تو در نمی یابی که خداوند در پایان هر راه به انتظار نشسته است، همواره در شتاب خواهی بود و همواره در نیمه هر راه نومید خواهی شد و راه دیگری در پیش خواهی گرفت» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف: ۲۹۶).

کازانتزاکیس خدا را ضامن و پشتوانه اخلاق می داند و بدون باور به او اخلاقی بودن را ناممکن می داند به گونه ای که بی اعتقادی به خدا از نظر او یعنی اینکه:

لگامی برای غرایزمان نیست، پاداشی برای خیر یا کیفری برای شر نیست، فضیلت و شرم، یا عدالت وجود ندارد - و این یعنی اینکه مانره گرگ یا ماده گرگیم (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف: ۲۷۰).

او بر آن بود که مواجهه درونی با خدا، موجب استحاله درونی فرد شده و او را از تمامی آلودگی های جسمی و درونی پاک کرده و به تعالی و عروج معنوی و یگانگی با خود و خدا می رساند. درحقیقت مفهومی که خود او به کرات برای دلالت بر سلوک معنوی به کار می برد «عروج» است و از یک چیز مطمئن است: اینکه تنها یک راه به خدا منتهی می شود و آن عروج است (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف: ۵۲۰).

عروج برای کازانتزاکیس به معنای قرب و تشبه به خدا و خدایی شدن است. او از جای گرفتن خدا در انسان، به استحاله وجودی و خدایی شدن و تبدیل بذر به بال تعبیر می کند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف: ۵۱۵). به باور او، شیرین ترین عذاب و مهم ترین وظیفه، هماهنگی با قوانین آفرینش خدا؛ یعنی تبدیل کرم به ابریشم و تن به جان است (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷ الف: ۵۱۸).

بنابراین اگر روح معنویتِ خدا باورانه، «بندگی خدا»، خداگونه‌شدن و تشبه به اوصاف الهی و تخلق به اخلاق خدایی باشد (رودگر، ۱۳۸۸: ۱۱)، سلوک معنوی کازانتزاکیس، عمیقاً خدا باورانه و توحیدی است. از توصیفات کازانتزاکیس دربارهٔ خدا برمی آید که، خدا برای او اصل و منبع و جوهر و راز هستی است. خدای او مظهر عشق و پاکی و زلالی است که ساری و جاری در موجودات هستی است و می‌توان با مواجهه‌ای درونی به این جوهر و راز هستی و سرچشمهٔ عشق و پاکی پی برد.

کازانتزاکیس دو رویکرد در برابر خدا را از هم متمایز کرده، یکی را محکوم و دیگری را تقدیس می‌کند: رویکرد مذموم از نظر او، رویکرد بره‌وار قدیسان است که در همه حال تسلیم و بله‌فربان‌گو هستند. اما در برابر این رویکرد انفعالی، رویکرد فعالانه‌ای هست که به دو گروه تعلق دارد: یکی قهرمانان و دیگری آفرینندگان. برای کازانتزاکیس مقاومت در برابر ستمگر و مبارزه برای آزادی «عبادتی قطع‌ناشدنی» است. او بی‌آنکه توضیحی دربارهٔ سخن خود بدهد می‌گوید مبارز آزادی به هنگام نیاز، نمی‌ترسد از اینکه به خدا هم «نه» بگوید (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: ۸۱). همچنین به باور او تلاش برای آفرینش کاری است که در آن انسان نزدیک‌ترین موقعیت به خدا را می‌یابد. این همان رویکردی است که او نام ستیزی یا «کارزار با خدا» را بر آن می‌نهد و می‌گوید:

کارزار با خدا، حتی به قیمت نابودی‌ام، مرا شادمان می‌ساخت. او برای آفریدن دنیا، گل برگرفت. من کلمات را برگرفتم. او انسان‌ها را آفرید که می‌بینیم روی زمین می‌خزند. و من، با هوا و تخیل، ماده‌های سازندهٔ رؤیا، انسان‌های دیگری با روح بیشتر سرشته می‌کنم؛ انسان‌هایی که در برابر تاراج زمان مقاومت می‌کنند. در حالی که انسان‌های خدا می‌مردند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: ۱۵۶).

او بر آن بود که همچون خدای جاودانه به گونه‌ای عمل کند که گویی جاودانه است. می‌گفت: ما خاکیان باید شیوهٔ خدا را پیگیری نماییم، نه از روی خودبزرگ‌بینی و گستاخی، بلکه با اشتیاق روح برای تعالی. تنها وسیلهٔ انسان برای فرارفتن از محدودیت‌های بشری، تلاش برای تقلید از خداست. و عمل به دستورات ارزشمند خدا مبنی بر: صبوری، اندیشه، و توکل (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: ۵۰۲).

همان‌طور که اشاره شد، یک بعد از عروج معنوی در اندیشهٔ کازانتزاکیس تحول عمیق و وجودی فرد است. اساس این تحول را با توجه به رابطهٔ جسم و روح آدمی در جریان سلوک می‌توان فهمید.

۲.۲. جسم و روح

یکی از مضامین مهم تاریخ معنویت‌گرایی در جهان، رابطه بین جسم و روح آدمی بوده است. در واقع یکی از دغدغه‌ها و رنج‌های معنویت‌گرایان در طول تاریخ، تنش بین میل جسم و استعلا جان یا روح بوده است. مولوی هم این تنش را در دفتر سوم مثنوی این گونه بیان کرده است:

میلِ تن در سبزه و آبِ روان زان بود که اصل او آمد از آن
 میلِ جان، اندر حیات و در حی است زان که جانِ لامکان اصلِ وی است
 میلِ جان در حکمت است و در علوم میلِ تن در باغ و راغ است و گُروم
 (مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۴۳۵-۴۴۳۲)

در معنویت‌گرایی سنتی مسیحی، سالک باید جانب روح را می‌گرفت و تا آنجا که می‌توانست جسم را ضعیف می‌کرد تا روح قدرت یابد. اما گذر از معنویت‌گرایی سنتی به مدرن، همراه است با پیدایش نگاه مثبت به جسم. کریستین دلبو ترول (Christian w.Troll)، در مقاله «معنویت کاتولیکِ حال و آینده»، در این باره می‌نویسد:

معنویت واقعاً کاتولیک باید به صراحت، خود را از انسان‌شناسی ثنویت‌گرایانه‌ای که عادتاً روح را به قیمت کم‌ارج دانستن بدن ارج می‌نهد، دور نگه دارد. این معنویت نیازمند آن است که نقش بدن را در حیات معنوی از نو دریابد و باید به نحو مؤثری بدن را در جریان نجات، که او جش راز رستاخیز است، جای دهد (ترول، ۱۳۷۸: ۱۷۹).

از دیدگاه یونگ، روانشناس معنویت‌گرایی که کازانتراکیس با آثار او انس داشته است، یکی از ویژگی‌های مهم جهان و انسان مدرن «کشف دوباره بدن بعد از تحقیر طولانی مدت آن در برابر روح است». او می‌نویسد:

اگر خود را با این حقیقت رازآمیز آشتی دهیم که روح زندگی بدن است وقتی از درون به آن می‌نگریم و بدن تجلی بیرونی زندگی روح است و درحقیقت این دو یکی هستند، آن‌گاه می‌توانیم بفهمیم که چرا تلاش برای فرارفتن از سطح کنونی آگاهی از طریق پذیرش ناخودآگاهی مستلزم حق بدن است (یونگ، ۱۳۹۰: ۹۸).

روح در نگرش کازانتراکیس نیز موجودی بسیار گران‌بهاست. و در بین تمامی موجودات هیچ چیز به اندازه روح شبیه خدا نیست (کازانتراکیس، ۱۳۸۷: ۳۸۵). او خود را در گیر ستیزی مداوم برای نجات روح می‌داند (کازانتراکیس، ۱۳۸۷: ۱۳۱). با این همه، او نه می‌خواست همچون معنویت رهبانیت

مسیحی، جسم و لذت‌هایش را ترک کرده و یا از در دشمنی و ستیز با آن درآید و گوشه‌گیری از دنیا برگزیند، و نه همچون مدرن روح را نادیده گرفته و فدای خواسته‌های جسمی و مادی و دنیایی نماید. او راه سومی برگزید و آن آشتی و هماهنگی بین جسم و روح است. می‌توان این رویکرد او را مهم‌ترین ویژگی در نگرش معنوی او دانست که سرچشمه شوق و اندوه او از جوانی به این سو بوده است. او می‌گوید:

اضطراب اصلی و سرچشمه شوق و اندوه من، از دوران جوانی به این سو، جنگی وقفه‌ناپذیر و بی‌امان میان روح و جسم بوده است ... جنگیدم تا این دو نیروی خصم‌آلود و فریبنده دنیا را آشتی‌دهم. تا آن‌ها را متوجه‌سازم که نه دشمن، بلکه همکار یکدیگرند، تا مگر از همسازی خویش شاد شوند. و من هم همراه آن‌ها شاد شوم (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: الف: ۳۱۳).

کازانتزاکیس در گزارش به‌خاک یونان، از ملاقات با کشیشی به نام پدر یواکیم یاد می‌کند، که بسیار تحت تأثیر او قرار گرفته است. خلاصه سخن پدر یواکیم این است: انسان برای رسیدن به خدا یا خدایی شدن، نباید خود را از لذت‌های دنیوی محروم کند، بلکه آن‌ها را بچشد ولی خوارشان کند. بداند که انسان است و انسان در ابتدا، این قدرت را که به کمال متعال دست پیدا کند ندارد. مگر اینکه آرام‌آرام خود را از وسوسه‌ها دور کند. اگر روح با تن آمیخته نشود، هیچ‌یک آرامش نمی‌یابند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: الف: ۳۲۸). او می‌افزاید:

زمانی می‌رسد که دین مسیح قدمی به جلو خواهد نهاد. همه وجود انسان را در آغوش خواهد گرفت، نه فقط روح را. رحمت مسیح گسترش می‌یابد. بدن را همچون روح تقدس می‌بخشد. می‌فهمد که این دونه دشمن یکدیگر بلکه همراه هم‌اند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: الف: ۳۲۸).

این اندیشه در آثار دیگرش نیز جاری است. او، در زوربای یونانی هم انسان‌ها را سه‌گونه می‌داند: نخست، آن‌ها که هدفشان فقط خوردن و نوشیدن و ثروت‌اندوختن و لذت‌بردن است؛ دوم، آن‌ها که احساس یگانگی با همه آدمیان دارند و به همه دوستی می‌ورزند و خوبی می‌کنند؛ سوم، آن‌ها که هدفشان تمامی جهان است، و آدمیان، جانوران، گیاهان و ستارگان را، از یک جوهر می‌دانند که درگیر نبردی واحد هستند، و آن تبدیل ماده به روح است (کازانتزاکیس، ۱۳۸۹: ۳۹۳). در سرگشته راه حق هم فرانسیس آسیری^۳ پس از ریاضت‌های سخت بر جسم خود، به این نتیجه رسید که نباید به

جشمش این همه رنج و سختی می‌داده است. ازین رو، خطاب به جسمش می‌گوید: «برادر زبان بسته‌ام، مرا ببخش، به تو بسیار بد کردم» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷، الف: ۶۱۹-۶۲۰). اما برای کازانتزاکیس مسیح نماد چنین تحول و عروجی است و از همین جاست که مسیح در اندیشه وی از مسیح در سنت مسیحی متمایز می‌شود.

۳.۲. مسیح

کازانتزاکیس در تصور مسیحیت از مسیح نقضی می‌دید، و آن الوهیت بی‌عیب و نقص آن بود. به باور او مسیح باید الگویی برای انسان باشد تا انسان‌ها بتوانند آرزوی رسیدن به مرتبه او را داشته باشند. اما مسیح به گونه‌ای الوهی و عاری از عیب و گناه تصویر شده است که فراتر از دسترسی آدمی است. کازانتزاکیس در رمان‌های مسیح بازمصلوب و آخرین وسوسه مسیح، به وجه بشری و انسانی مسیح پرداخته است. او سیمایی خاص از مسیح ارائه نموده است که در عین رسالت پیامبرانه، زیستی همچون دیگران دارد و دچار وسوسه می‌شود. ولی با ایمان و تعهدی که به خدا و رسالتش دارد بر وسوسه‌ها چیره می‌شود، و برخلاف تصور کلیسا از ستم‌پذیری مسیح، او را قدیس قهرمان و دلاوری ترسیم می‌کند که در راه عدالت و مبارزه با ستم و نجات محرومان و ستمدیدگان، تصلیب شده و جانش را نثار کرده است.

کازانتزاکیس، در آخرین وسوسه مسیح، از عروج مسیح به سوی خدا، به «معراج معنویت» تعبیر می‌کند. می‌گوید:

کشمکش میان تن و جان، عصیان و مقاومت، سازش و تسلیم و دست‌آخری، یکی شدن با خدا که هدف متعال این کشمکش می‌باشد، عروجی بود که مسیح به آن دست‌یازید ... برای صعود به صلیب، معراج ایثار، و خدا، معراج معنویت، مسیح از تمامی مراحل که انسان مبارز از آن می‌گذرد، عبور کرد (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲: ۸).

مسیح در نگاه کازانتزاکیس تجسم معنویت است. مسیح کسی است که هر مانعی را در سفر عروجش به سوی خدا پشت سر گذاشت. او الگویی است که راه را می‌گشاید و به انسان قدرت طی مسیر می‌دهد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷، الف: ۳۱۵). روایت کازانتزاکیس از مسیح در آخرین وسوسه مسیح، پیامبری است که ازدواج و داشتن زن و فرزند را دوست دارد. این روایت او در واقع، نقدی به معنویت دنیاگریز رهبانیت مسیحی و کلیسای ارتدوکس و کاتولیک قرون وسطی است که کشیشان مُبلِّغ آن

بودند. او در این کتاب در پی فهماندن این نکته مهم است که زندگی مسیح هیچ گونه تناقضی با داشتن یک زندگی دنیایی و همچون دیگران زیستن ندارد.

اما اهمیت مسیح برای کازانتزاکیس فقط در این نیست. مسیح قهرمان مبارزه برای آزادی نیز هست. کازانتزاکیس، در مسیح باز مصلوب، سیمای مسیح را در سه بعد معنوی عشق (عرفان)، آزادی و عدالت ترسیم می‌کند. مسیح در روایت او که برگرفته از انجیل است، به انسان‌ها عشق می‌ورزد، برای آزادی مردم از یوغ سلطه و ستم و رفع فقر و بی‌عدالتی تلاش و مبارزه می‌کند، و جانش را در راه نجات مردم نثار می‌کند و مصلوب می‌گردد. سلوک معنوی در دو اثر برجسته او، یعنی مسیح باز مصلوب و آخرین و سوسه مسیح با این سخن ترول مطابقت دارد که معنویت، تجربه کردن انجیل به شیوه‌ای محسوس و ملموس است (ترول، ۱۳۷۸: ۱۷۵). او با نگارش این رمان‌ها آموزه‌های معنوی مسیح را برای خواننده کتاب محسوس و ملموس می‌نماید.

مسیح کازانتزاکیس با مسیح در دیدگاه الاهیات آزادی‌بخش، همخوانی زیادی دارد. در الاهیات آزادی‌بخش نیز مسیح الگوی مبارزه در راه حمایت از فقرا و ستمدیدگان است (رادز، ۱۳۸۴: ۲۴). در نگاه ترول،

هیچ فرد مسیحی که اهمیت محوری عشق به همسایه را بر اساس پیام کتاب مقدس درک کرده باشد، نمی‌تواند با محدود کردن خود به نوعی رابطه فردگرایانه تنگاتنگ با خداوند، در مورد کسب «رضای الهی» خودفریبی کند ... لازم است بی‌تفاوتی و بی‌طرفی در برابر ظلم را کنار گذاشته، در عوض، آشکارا با فقرا و استثمارشدگان متحد شویم ... در واقع، کلیسا در رسالت‌های بی‌بخش خود نمی‌تواند تنها مظلومان را آرام سازد، آن‌ها را به بردگی راضی کند یا از طریق تسلیم، از خود بیگانه سازد... کلیسا باید همبستگی مؤثری با فقرا داشته باشد، تا از درون و با پیروی از سرمشق مسیح، موجب فراهم آمدن آزادی کامل آن‌ها گردد (ترول، ۱۳۷۸: ۱۷۵).

با این همه، نباید از این واقعیت غافل بود که مسیح تنها در مرحله‌ای از سلوک معنوی کازانتزاکیس قهرمان او بود و او بعد از مسیح خود را پیرو نیچه و بودا و لنین نیز دانست، اما مسیح همچنان جذابیت و اهمیت خود را برای او حفظ کرد.

۴.۲. طبیعت

فهم نگرش معنوی کازانتزاکیس و تصورش از خدا بدون توجه کافی به نگاه او به طبیعت ممکن نیست. در نگرش کازانتزاکیس طبیعت ظاهر و جلوه‌ای از جلوه‌های خداست. او در زوربای یونانی در توصیفی از حال خود بر روی علف‌ها و سبزه‌ها و بوی خوش گل‌ها و صدای وزوز حشرات و دیدن کوه‌ها می‌گوید:

گفتی همه آن معجزه سبزی که مرا احاطه کرده بود خود بهشت بود، گفتمی همه آن تروتازگی و آن سبکی و آن سرمستی ناچیز خود خدا بود. خدا در هر لحظه تغییر چهره می‌دهد، و خوشا به سعادت کسی که بتواند او را در زیر هر نقابی بشناسد! (کازانتزاکیس، ۱۳۸۹: ۳۰۰-۲۹۹).

در میان آفریده‌های خدا سه موجود همواره او را مسحور کرده‌اند: کرم که به پروانه بدل می‌شود؛ پرنده ماهی که از آب بر می‌جهد؛ و کرم ابریشم که اندرون‌ه‌اش به ابریشم تبدیل می‌شود. با آن‌ها همواره احساس وحدتی عارفانه داشت: چرا که آن‌ها را رمزی از راه روحش تلقی می‌کرد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: ۵۲۱). یعنی هر سه بیانگر تعالی به معنای فرارفتن از هستی کنونی خود هستند. کازانتزاکیس به سن فرانسیس آسیزی و آلبرت شوایتزر (Albert Schweitzer) به‌عنوان دو شخصیت معنوی، علاقه‌ای وافر داشت. و هر دو را به خاطر عشق مشترکشان به طبیعت می‌ستود.

آن‌ها هردو عشقی لطیف و پرشور به طبیعت داشتند... هردو احساس نوع دوستی لطیف و پراخلاص نسبت به انسان‌ها، مارها، مورها - هرچه زندگی می‌کند و نفس می‌کشد - داشتند. هردو به چشم تقدس به زندگی می‌نگریستند و هنگامی که بر روی موجودات زنده خم می‌شدند و عکس رخ آفریننده را در کلیت خویش در چشمان آن‌ها جلوه‌گر می‌دیدند، از شادی به خود می‌لرزیدند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: ۴۱۵).

چنین نگرشی به طبیعت در ادبیات عرفانی جهان و حتی کتب مقدس سابقه طولانی دارد. در عهد جدید، متن محبوب کازانتزاکیس، مسیح به پیروان خود تعلیم می‌دهد که در مسیر رستگاری به پدیده‌های معنوی نگریسته و از آن‌ها الهام بگیرند (انجیل لوقا، ۱۲: ۲۴-۳۱). این ایده در سراسر ادبیات غرب و به‌ویژه آثار ادیبان مکتب رمانتیک جاری است. برای مثال رالف والدو امرسون (Ralph Waldo Emerson) یکی از شعرای برجسته قرن نوزده آمریکا و نویسنده کتاب طبیعت، بر این باور است که در طبیعت آغاز و پایانی نیست و درنهایت هرچه در چرخه و نظام طبیعی قرار گرفته است

به خداوند منتهی می‌گردد، زیرا ذات مقدس خداوند در تمام عناصر طبیعت تجلی یافته است (کلاتری و محمدی، ۱۳۹۸: ۳۰۰).

این ایده در فرهنگ اسلامی هم حضوری دیرپا داشته است. آیات متعددی از قرآن کریم به پدیده‌های طبیعت به‌عنوان نشانه‌های خدا اشاره دارند، و برخی سوره‌ها نیز با پدیده‌هایی چون بقره، رعد، نحل، نور، عنکبوت، طور، شمس، قمر، زیتون، و ... نام‌گذاری شده است. قرآن کریم در سوره شمس به پدیده‌های طبیعت، همچون خورشید، ماه، روز، شب، آسمان، زمین و نفس انسان سوگند یاد کرده است (شمس: ۷-۱)، که نشان بر ارزش و قداست این پدیده‌ها برای رسیدن به یک نتیجه معنوی برای انسان است، و آن پاکی درون برای رسیدن به رستگاری است (شمس: ۹-۸). مولانا، فصول مختلف، گیاهان، درختان، و تمام پدیده‌های آفاقی در طبیعت را آینه‌ای می‌بیند که در آن خداوند را می‌توان دید (زارع‌کهن و دانشگر، ۱۳۹۷، ۱۳۰). و حافظ از طبیعت درس توحید می‌آموزد:

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی
(حافظ، ۱۳۶۹: غزل ۶۴۸)

۲.۵. شریعت عشق

در نگرش معنوی کازانتزاکیس جهان تنها جای تجربه نیست. سلوک معنوی مستلزم اراده و عمل است. اما راهنمای عمل چیست؟ در معنویت‌گرایی دینی سنتی، راهنمای عمل کتاب مقدس است. اما ظاهراً کازانتزاکیس با همه علاقه‌ای که به کتاب مقدس مسیحی دارد، جز در نوجوانی هرگز خود را متعهد به پیروی از احکام عملی آن ندانسته است. روایت او از زندگی مسیح روشن می‌سازد که نگاهش به شریعت عیسی مسیح با نگاه رسمی کلیسا و حتی خود متن عهد جدید متفاوت است؛ چون برخلاف سخن خود مسیح، شریعت او را ناسخ شریعت یهود می‌داند. او شریعت مسیح را نه الواح مکتوب موسی، بلکه نگاهش عشق بر قلب انسان‌ها می‌داند و از قول مسیح می‌نویسد:

من ناسخ شریعت مکتوب بر الواح موسی هستم و شریعتی جدید بر قلب انسان می‌نگارم.
قلب سنگ انسان‌ها را بیرون می‌کشم و قلبی از گوشت به آن‌ها می‌دهم و در این قلب
امیدی نو را نشا می‌کنم ... من عشق را بسط می‌دهم. چهار دروازه بزرگ خدا را از
شرق، غرب، شمال و جنوب می‌گشایم تا تمامی ملت‌ها وارد شوند. آغوش خدا محله
کلیمی‌ها نیست، تمامی دنیا را در برمی‌گیرد (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲: ۳۵۳).

اما او در جایی دیگر به جای نسخ شریعت از بسط آن سخن گفته و باز از قول مسیح می‌گوید:

شریعت کهن شما را می آموزد که «به پدر و مادر خود احترام بگذارید.» اما من می گویم که قلب خود را در خانه پدر و مادر زندانی نکنید. اجازه دهید قلبتان پرواز کند و وارد تمام خانه ها شود و تمامی جهان را در آغوش گیرد. پدر ما خدا و مادر ما زمین است و ما نیمه خاک نیمه آسمان هستیم. احترام به پدر و مادر یعنی احترام به آسمان و زمین (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲: ۳۲۸).

او دنیای مدرن را تهی از عشق و دوست داشتن می بیند. و بر این باور است که باید دنیای نویی با شریعتی از عشق و صلح و دوستی پایه گذاری کرد. در سخنی از قول مسیح می نویسد:

اگر قرار است که دنیای جدیدی کاشته شود، باید این دنیا از بیخ و بن خراب شود، شیرازه کهن باید از هم گسیخته گردد. و این منم که باید این شیرازه را بگسلم. شریعتی جدید باید بر لوح قلب آن ها حک شود و این منم که باید آن را حک کنم. باید شریعت موسی را بسط دهم تا دوست و دشمن و یهود و بت پرست را در بر گیرد (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲: ۳۴۸-۳۴۷).

کازانتزاکیس مسیح را ناسخ شریعت موسی می داند، اما در نهایت خودش هم می خواهد ناسخ شریعت مسیحی شود. او پس از دیدن صومعه ها و تصویری که مؤمنان مسیحی از شریعت مسیح دارند به این نتیجه می رسد: «آیینی جدید به طور حتم مورد نیاز است» اما نمی داند «چه کسی این آیین را به ما خواهد داد» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۷: ۲۵۱). با توجه به نگاه کازانتزاکیس به شریعت می توان سلوک معنوی او را از نوع پیامبرانه انتقادی دانست، چون با رویکردهای معنوی زمانه خود ناسازگار است و شریعت نو را لازم می بیند گرچه به روشنی آن را مطرح نمی کند.

نتیجه:

با توجه به تقسیم بندی فیلیپ شلدریک به انواع معنویت زاهدانه، عارفانه، فعال- عملی و پیامبرگونه- انتقادی، باید گفت که معنویت و سلوک معنوی کازانتزاکیس از نوع فعال- عملی و پیامبرگونه- انتقادی است. بدین معنی که او در پی حل بحران معنوی دوران خود بود. دورانی که کلیسا و آموزه های آن از حل بحران معنا ناتوان و رهبانیت مسیحی نیز روح خلاق خود را از دست داده بود. از این رو، کازانتزاکیس برای نجات انسان از دوران تاریک بی معنایی به آینده روشن معنوی، به فهم خاص خویش از خدا، مسیح و شریعت او، و روح و جسم و ارتباط بین این دو رسید. او در سلوک

معنوی‌اش بر آن بود که بین ذهن و قلب آدمی تعادلی برقرار شود که انسان در حین پیشرفت علمی و ذهنی، دارای قلبی سرشار از گرمای عشق و محبت باشد. او تصویر ارائه‌شده از خدا و مسیح و شریعت او و آموزه‌های مورد نظر کلیسا را که توجیه‌گر نامهربانی‌ها و خشونت‌ها و بی‌عدالتی‌هاست بر نمی‌تافت. فهم او از خدا مدام در سیلان و تحول بود. او از بی‌قراری‌های دن‌کیشوت‌وار و عارفانه‌ جوانی و سپس ستیزی سخت با خدا و لغزیدن و فروافتادن‌های پیاپی‌اش در رفتن به معراج خشن و ناهمساز خدا سخن گفته است. تقلید از خدا و پا جای پای خدا گذاشتن و خدا را روی خاک و زمین جستن، رویکرد او در جستن خدا بود.

کازانتزاکیس در مسیح بازه‌مصلوب و آخرین و سوسه مسیح سیمایی از مسیح ترسیم می‌کند که اهل مبارزه و جنگ و ستیز با ستمگران و حمایت از محرومان و بی‌پناهان و ستمدیدگان است. خدای او در عین اینکه خدای عشق و دوست داشتن است، اهل انتقام نیز هست. او مسیح را به عنوان انسانی می‌شناسد که به آخرین مراحل عروج انسانی و به تعبیر خود او معراج معنویت یعنی خدا رسیده است. مسیح برای او الگویی معنوی در عشق به خدا و ممنوع و مبارزه با ناراستی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و غلبه بر کشمکش‌های درونی بین جسم و روح، و خدا و شیطان است. به‌سخنی دیگر معنویت مسیح برای او، معنویتی‌رهایی‌بخش است.

در نگرش معنوی کازانتزاکیس برخلاف رهبانیت مسیحی که به تقابل جسم و روح و ماده و معنا حکم می‌کرد و در جانب‌داری از روح، جسم را نادیده می‌گرفت، و نیز برخلاف انسان مدرن که روح را نادیده می‌گرفت، در ستیز و کشمکش بود که بین جسم و روح سازش و هماهنگی برقرار کرده و آن دو را به یگانگی رساند. او بر آن بود که جسم و روح، نه تنها دشمن یکدیگر نیستند بلکه همراه هم‌اند.

طبیعت برای کازانتزاکیس منبع الهام معنوی است. او با تمامی پدیده‌ها احساس یگانگی داشت. او با مشاهده گیاه، جانور، حشره و هر پدیده‌ی دیگر، چهره‌ای از خدا در آن می‌دید و بر آن بود که هر یک نقابی از خدا هستند که باید آن را کنار زد و خدا را دید. او دوست داشتن را نه تنها به تمامی انسان‌ها و نوع بشر بلکه به تمامی پدیده‌ها تعمیم می‌داد. شریعت نیز، برای او نه مجموعه‌ای از عقائد و احکام نوشته شده بر الواح، بلکه عشقی است که در قلب انسان‌ها جاری است و نوع بشر را دربر می‌گیرد.

بنا به آنچه آمد، معنویت‌گرایی کازانتزاکیس را می‌توان از نوع فعال-عملی و پیامبرگونه-انتقادی دانست که در مؤلفه طبیعت‌نگاهی سنتی و در مفهوم خدا، فهمی متفاوت از نگاه سنتی دارد. ترسیم او از سیمای مسیح، سیمایی بشری است که در عین رسالت پیامبرانه زیستی همچون دیگران دارد. مسیح برای او الگویی در عدالت‌جویی و مبارزه با ستمگران و حمایت از محرومان و ستم‌دیدگان است و از این‌رو، متفاوت از آموزه‌های سنتی و نهادینه مسیحی و نگرشی جدید است. شریعت مسیح در نگرش معنوی او مجموعه‌ای از احکام نوشته‌شده نیست؛ بلکه عشق و محبت حکم شده بر قلب انسانهاست، و از این جهت نگاه جدید است. مهمترین مؤلفه نگرش معنوی کازانتزاکیس، نگاه او به جسم و روح و نسبت بین این دو است که از آن به هماهنگی و یگانگی تعبیر کرده است، و تمامی عمر خود را ستیز برای این هماهنگی می‌داند. دوست داشتن جسم همچون روح در رویکرد معنوی او رویکردی مدرن است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. خاکی، غلامرضا، نیکوس کازانتزاکیس جویندی بی‌باک خدا بر روی خاک، (۱۳۸۷). تهران. نشر رسش.
۲. Karl Gustav Yung (۱۹۶۱-۱۸۷۵)، روان‌پزشک سوئدی و بنیان‌گذار روان‌شناسی تحلیلی.
۳. Francis of Assisi (۱۲۲۶-۱۱۸۲)، از مشهورترین و مقدس‌ترین شخصیت‌های عالم مسیحیت و بنیان‌گذار فرقه فرانسسیسک‌ها (فرقه راهبان فقیر) می‌باشد. او در جوانی خانه مرفه پدری را ترک و رهبانیت پیشه کرد.

کتاب‌نامه:

- آزموده، محسن. (۱۳۹۸)، «ذهنی روشن و قلبی گرم»، *روزنامه اعتماد*، شماره ۴۳۶۸، ۲۶ اردیبهشت، صفحه ۸ (هنر و ادبیات).
- استیس، والتر ترنس. (۱۳۸۰)، *برگزیده‌ای از مقاله‌های استیس*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ دوم، تهران: هرمس.
- بناهان، مریم و عباس فرازی. (۱۳۹۶)، «تربیت معنوی در اندیشه‌های مدرن»، *مجله اندیشه‌های نوین تربیتی*، شماره ۳، ۱۲۳-۸۹.

- ترول، کریستین دبلیو. (۱۳۷۸)، «معنویت کاتولیک حال و آینده ظهور ویژگی‌های تازه‌ای از سنتی مستدام در پاسخ به تجدد»، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، *مجله نقد و نظر*، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، ۱۸۰-۱۶۵.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۹)، *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی، قاسم غنی، تهران: امیرکبیر.
- دورانت، ویل و آریل. (۱۳۶۹)، *تفسیرهای زندگی*، ترجمه ابراهیم شعری، تهران: نیلوفر.
- رادز، ران. (۱۳۸۴)، «آمریکای لاتین و مسیحیت انقلابی چهره در حال تحول الاهیات رهایی‌بخش»، ویژه‌نامه سینمای سوم، تهران: مرکز فرهنگی میثاق، ۲۹-۲۲.
- راسل، برتراند. (۱۳۷۷). *جهان‌بینی علمی*، ترجمه حسن منصور، تهران: آگاه.
- رودگر، محمدجواد. (۱۳۸۸)، «معنویت‌گرایی در قرآن (مبانی و مؤلفه‌ها و کارکردهای معنویت قرآنی)»، *فصلنامه علمی- پژوهشی علوم اسلامی*، سال چهارم، شماره ۱۴، ۳۲-۱۵.
- زارع کهن، معصومه و آذر دانشگر. (۱۳۹۷). «بررسی سیر آفاقی طبیعت و عناصر آن با تکیه بر آیات قرآنی در اشعار مولانا». *فصلنامه تخصصی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۳۵، ۱۵۱-۱۲۹.
- شایگان، داریوش. (۱۳۸۰)، *افسون‌زدگی جدید، هویت چهل‌تکه و تفکر سیار*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: فروزان.
- شلدریک، فیلیپ. (۱۳۹۹)، *معنویت*، ترجمه مینا درفشی، تهران: طرح نقد.
- عهد جدید. (۱۳۹۶)، *ترجمه پیروز سیار*، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.
- فرانکل، ویکتور. (۱۳۷۱)، *فریاد ناشنیده برای معنا*، ترجمه علی علوی‌نیا و مصطفی تبریزی، تهران: یادآوران.
- فروم، اریک. (۱۳۶۳)، *گریز از آزادی*، ترجمه داوود حسینی، تهران: گلشائی.
- قرآن کریم.
- کازانتزاکیس، نیکوس. (۱۳۸۷)، *گزارش به خاک یونان*، ترجمه صالح حسینی، چاپ هفتم. تهران: نیلوفر.
- _____ (۱۳۸۷)، *سرگشته راه حق*، ترجمه منیر جزنی، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۲)، *آخرین وسوسه مسیح*، ترجمه صالح حسینی، چاپ سوم، تهران: نیلوفر.

- _____ . (۱۳۸۹)، *زوربای یونانی*، ترجمه محمد قاضی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- _____ . (۱۳۹۶)، *باغ سنگی*، ترجمه قاسم صنعودی، مشهد: شمشاد.
- کازانتزاکیس، هلن. (۱۳۹۷)، *نیکوس کازانتزاکیس*، ترجمه فرزانه قوجلو، تهران: ماهریس.
- کلاتری، انیس و ناهید محمدی. (۱۳۹۸)، «معنویت اکولوژیک در مجموعه اشعار سهراب سپهری و رالف والدو امرسون با تکیه بر عنصر آب»، *مجله ادبیات پارسی معاصر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال نهم، ۳۱۲-۲۸۷.
- کینگ، اورسولا. (۱۳۸۳)، *معنویت*، ترجمه علیرضا شجاعی‌وند، *مجله هفت آسمان*، شماره ۲۳، ۹۳-۷۳.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۹۵)، *مثنوی معنوی*، چاپ سیزدهم، قم: نگاه آشنا.
- الهی‌منش، رضا و سعید حضوری. (۱۳۹۴)، «اخلاق عرفانی قرآن با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی»، *دوفصلنامه پژوهشنامه عرفان*، سال نهم، شماره هفدهم، ۶۶-۴۵.
- یاسپرس، کارل. (۱۳۸۸)، *مسیح*، ترجمه احمد سمیعی، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰)، *انسان امروزی در جستجوی روح خود*، ترجمه فریدون فرامرزی و لیلیا فرامرزی. چاپ دوم: مشهد: به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی).
- Owens, Lewis (2005), " Pontius Pilate: Modern Man in Search of a Soul" in *Scandalizing Jesus?: Kazantzakis's The last temptation of Christ fifty years on*. Darren J. N. Middleton (eds.). London, The Continuum International Publishing Group., pp. 35-46.
- Hill, P. C., et al.,(2000). "Conceptualizing Religion and Spirituality: Points of Commonality, Points of Departure", *Journal for the Theory of Social Behavior*, 30, 51-77.
- McDonald, Mary. (2005) "SPIRITUALITY", in *Encyclopedia of Religion*, Lindsay Jones, (ed.). Macmillan Publishing Company. Vol, 12.